## المرحلة الرابعة فی الماهیة و لواحقها، وفیه فصول:

## الفصل التاسع: فی المثل

## نقد توجیه و تفسیر بیانات افلاطون از بوعلی و معلم ثانی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 فان قیل المشهود ان افلاطون اثبت الجواهر العقلیه فی الاعیان بحیث هی ماهیات کلیات لافراد الخارجیه. قلت: لان مراده بالاعیان العقول.

 راجع به توجیه و تفسیر بیانات افلاطون از بوعلی و همین طور از معلم ثانی مطالبی عرض شد و مرحوم آخوند فرمودند كه این مطالب از مراد و مفهوم كلام افلاطون مستبعد است و افرادی كه خواستند این مثل را تأویل كنند به حقایق كلیه و ماهیات كلیه در اشتباه هستند. زیرا ماهیات كلیه وجود عینی ندارند بلكه وجود آنها وجود فی الاذهان است و تحقق خارجی برای آنها متصور نیست البته آن را در این جا ذكر نكردند ولیكن خب مستفاد می‌شود كه ماهیات كلیه دارای مفاهیم مبهمه هستند بدون عرض خاص و بدون كیف خاص و آن عرض شامل همه انواع از اعراض لازمه برای تعینات جزئیه خارجیه است و بدون آن اعراض جزئی در خارج محقق نمی‌شود گرچه خود عرض تابع جوهر است ولی در وجود خارجی مقارن و لازمه خود آن جزئی و عین خارجی است.

 از این نقطه نظر وقتی كه شما یك ماهیت كلیه را در ذهن تصور می‌كنید هیچ گاه به جزئیات خارجیه توجه نمی‌كنید بلكه به همان حقیقت نوعیه او توجه می‌كنید و آن حقیقت نوعیه دارای عرض نیست بلكه همان نفس الجنسیه كه باعث امتیاز این اعیان جزئیه خارجیه از سایر جزئیات دیگر كه در تحت نوع دیگر و فصل دیگر هستند.

 لذا وقتی كه شما یك برنج می‌گویید و در ذهن برنج راتصور می‌كنید برنج شكسته در نظرتان نمی‌آید یا برنج خاص در نظر نمی‌آید برنج این كشور یا برنج كشور دیگر، در خود این كشور برنجهای متفاوت و اقسام متفاوتش در نظر نمی‌آید، یك واقعیتی در نظر می‌آید كه آن واقعیت حتی شكل هم ندارد، یك شكل ابهامی‌دارد تا چه برسد به لون آن، تا چه برسد به كمّ آن و تا چه رسد به طعمش و با تعریه آن ماهیت از آن خصوصیت، شما آن واقعیت را در ذهن می‌آورید.

 در این جا یك مسئله بسیار دقیقی است كه این را بنده در لابه لای صحبتها در اتصال بین عقل متصل و عقل فعّال یادم است در یك وقتی این را عرض كرده بودم كه هر چه كه در عالم جزء تحقق پیدا می‌كند در عالم اعیان و عالم شهادت تحقق پیدا می‌كند این باید از نقطه نظر صورت مثالی خود و ملكوتی خود متصل به یك حقیقت كلیه باشد كه آن حقیقت كلیه عبارت است از نزول اسم علیم در مراتب مختلفه كه آن مبدأ باعث وصل و تحقق بین جزئیات و خود او خواهد بود. همان طوری كه اشیاء خارجیه اینها چنان چه عرض شد با صورت مثالی خود عینیت دارند به نحوی كه انفكاك بین عین خارجی با آن صورت مثالی ممتنع است بلكه چنان چه عرض شد یك واقعیت است كه آن یك واقعیت دو طرف دارد یك طرف ناظر به برزخ و مثال است و یك طرف ناظر به ماده و شهادت است. همین طور آن چه كه در ذهن تحقق پیدا می‌كند هر صورتی كه می‌خواهد باشد و هر حقیقتی كه می‌خواهد تصور پیدا كند چه آن صورت، صورت منطبقٌ علیه خارجی داشته باشد یا منطبقٌ خارجی نداشته باشد، تفاوتی در این مسئله ندارد لكل وجودٍ حقیقة خارجیة، هذه الحقیقة الخارجیه هی مبدأُهُ و هی اصلُهُ و منبعُهُ وقتی كه یك امری در خارج تحقق پیدا می‌كند نفس تحقق این امر خارجی حكایت از این منبع و منشأ آن می‌كند كه این یك منبعی دارد و یك منشائی دارد آن منبع و آن منشأ مولّد و علت و فاعل برای این صورت خارجی است. در مسئله اشیاء و اعیان خارجی این قضیه قابل توجیه است كه این ها یك وجوداتی هستند خارجیه متدلّی به صورت مثالی خودشان خب اگر در این زمینه اگر دقت بكنیم مطلب قابل اشكالی به نظر نمی‌رسد با توضیحاتی كه كه قبلا داده شده است اما صحبت در این است آن صوری را كه ذهن ترسیم می‌كند آن از كجاست؟ چون گاهی اوقات در ذهن یك صور واقعیه را ترسیم می‌كنید مثل این كه الان فرض كنید این صورتهایی كه الان در این اتاق هست، اشیائی كه در این اتاق هست، اینها را انسان به ذهن می‌آورد، شما چشمتان را ببندید یك یك می‌گویید در كنار دست شما كی نشسته است، این طرف چه نشسته، جلویتان چه چیزهایی است، این اشیایی كه در این اتاق هست یكی یك بیان می‌كنید با این كه چشم شما بسته است یعنی از حقایق خارجیه صورت برداری كردید و آن صورت را در ذهن حفظ كردید در ذاكره خود حفظ كردید و آن صورت را بعد بیان می‌كنید به طوری كه با آن چه كه در خارج است مو نمی‌زند خب این یك واقعیت خارجی است ما می‌توانیم بگوییم كه این حقیقت ذهنیه با آن حقیقت مثالیه اشیاء خارجی در این جا اتحاد دارد و یكی است.

 حالا به هر مقدار كه شما نزدیك شدی، به هر مقدار كه به آن واقعیت اشراف و اطلاع پیدا كردید به همان مقدار به آن مثال آن شیء خارجی خودتان را نزدیك كرده‌اید این مسئله را قبلا بنده عرض كردم كه خود مثال دارای مراتب متفاوتی است و از این جا ما نتیجه می‌گیریم در این كه همان طوری كه در اشیاء خارجی چه بسا ممكن است یك فرد با اشراف ناقص، صورت ناقصه‌ای از آن شیء خارجی را در ذهن بیاورد مثل این كه فرض كنید كه من چشمم را می‌بندم یكدفعه باز می‌كنم دوباره می‌بندم یعنی فقط یك ثانیه به من مهلت داده شده است كه چشمم را باز كنم در این یك ثانیه چه چیزهایی در ذهنم می‌آید خب مشخص است كه نسبت به همه زوایا و آن چه كه در این جا هست اطلاع ندارم همین قدر می‌فهمم افرادی در این جا هستند و عده‌ای از دوستان و رفقا در اینجا جمع هستند اما بگویند بشمار چه كسانی هستند شاید نشمارم و اشتباه كنم چون دقیقا چشمم باز نشده و آن صورتی كه وارد ذاكره شده است آن صورت صورت ناقصه است و صورت كامله نیست. حالا چشمم را باز می‌كنم یكی دو ثانیه بعد می‌بندم می‌بینم كه یك تصویر روشن‌تری و واضح‌تری نسبت به آن چه كه در دور و بر من هست در ذهن پیش آمد حالا فرض كنید كه نیم ساعت قشنگ یك یك سر و ته اشیاء را، كاملا با تمام خصوصیاته و جزئیاته و كمیاته و كیفیاته مورد بررسی و تأمل قرار می‌دهیم خب دیگر در این صورت اطلاع و علم و آگاهی بیشتری نسبت به اطراف و جوانب پیدا می‌شود آن به خاطر چیست؟ به خاطر ازدیاد اطلاع ماهوی افراد خارجی است.

 هر كدام از این صورتهایی كه الان مادر ذهن تصور می‌كنیم یك مقدار از مثال را گرفته است آیا می‌توانیم تصور كنیم آن صورتی را كه كاملا آن صورت در ذهن است به طور دقیق و به طور روشن آن صورت منطبق بر صورت مثالی است؟ نه، خب پس این صورت جزئیه به چه چیزی اتصال دارد وقتی كه ما می‌گوییم ادراك عبارت است از اتصال ذهن و اتصال نفس به آن صورت منفصل برزخی و مثالی، چطور شد وقتی كه اشراف تام باشد اتصال است ولی اگر اشراف ناقص نباشد اتصال نیست؟ اگر اتصال نیست از كجا این صورت مجرده برای انسان حاصل می‌شود؟ در حالتی كه نفس یعنی همان برهان برای وجود ذهنی كه عبارت است از تجرد علم و تجرد ادراك، این برهان در كجا صادق است؟ آیا در آن جایی كه اطلاع و اشراف تام باشد؟ اگر این طور است شما اصلا كی را سراغ دارید كه اشراف تام داشته باشد بر حقایق خارجیه؟! آن چه كه ما می‌بینیم فقط یك ظاهری است از آن اطرافیان خود و اشیاء خود و آن چه را كه مورد مشاهد ما است و به قول بوعلی رحمت الله علیه ایشان می‌فرماید چه كسی می‌تواند بر آن فصل ممیز اشیاء كه حقیقت نوعیه اشیاء به او قائم است اشراف داشته باشد؟ غیر از علام الغیوب كه فقط او می‌داند كه چه خلق كرده است و چه در سرشت او تخمیر نموده است و او فقط می‌تواند و بعضی از خواص درگاه حق كه آنها اطلاع و اشراف دارند مثل حجج الهیه كه واسطه فیض و بین آن مقام اراده و مشیت و بین عالم اعیان و شهادت آنها فقط می‌توانند ولی كسان دیگر خب نسبت به این مسئله اطلاع ندارند و ما در این جا آن اولیای الهی را به نحو موضوعی استثنا كردیم، به نحو استثناء موضوعی ما آنها را تخصصاً خارج كردیم.

 ولی برای سایر افراد نباید بگوییم كه هیچ نوع اطلاعی نباید داشته باشند، این غلط است اگر هیچ نوع اطلاع نباشد پس این نظام عالم چطور می‌گردد؟ پس این داد و ستدها بر چه اساسی است؟ پس این ممیزات روی چه جهتی دور می‌زند؟! كه خب طعبا اینها نمی‌تواند یك توجیه صحیحی داشته باشد این صورت جزئیه كه با اشراف ناقص هست، این صورت جزئیه اتصال پیدا می‌كند با صورت مثالیه ناقص از همین جنس، یعنی همان طوری كه در عالم خارج یك واقع بیشتر نیست ـ دقت كنید! از این جا می‌خواهم به آن نكته‌ای كه مهم است بزنم، از این جا دیگر وارد شویم ـ همان طوری كه در عالم خارج یك واقعیت نیست بلكه ادراك و آگاهی من نسبت به آن واقع متفاوت است و با ادراك و آگاهی من نسبت به واقع، واقع تغییر نمی‌كند! الان عبایی كه شما پوشیدید این عبا رنگش سیاه است در واقع رنگش سیاه است حالا چشم من این عبا را زرد می‌بیند خب من زرد می‌بینم عبا كه زرد نمی‌شود اگر من بیماری تشخیص رنگ در چشم دارم و همه اشیاء را سفید و سیاه می‌بینم ... شما می‌گویید من عبای زرد تن كرده‌ام، می‌گویم نه عبای شما سفید است یا می‌گویید من عبای قرمز پوشیدم من می‌گویم عبای سیاه پوشیده‌اید، اشیاء را سفید و سیاه می‌بینم در حالتی كه آن لون در خارج تغییر نمی‌كند، اطلاع و آگاهی من در این جا باعث اختلاف شناخت من و وجود ذهنی من نسبت به خارج شده است نه این كه خارج دارای مراتب مختلف است، خارج یكی است واقعیت خارجیه یك واقعیت بیشتر نیست من در مواجهه با این خارج گاه ممكن است به حاقّ واقع خارج برسم و آن واقعیت خارج را چنان چه كه هست همان طوری كه شخص شخص مطلع بر وقایع حقایق خارجیه نسبت به این مسئله می‌تواند اطلاع پیدا كند من هم نسبت به او و حاقّ واقع برسم در این جا خب آن واقعیت خارجیه برای من مدرَك شده است و می‌توانم نسبت به آن واقعیت خارجیه به نود درصد آن برسم هشتاد درصد برسم هفتاد درصد و همین طور در مراتب منازله به ده درصد و اینها می‌توانم اطلاع پیدا كنم مثل كسی كه در بیابان و اینها حركت می‌كند از دور شبهی می‌بیند شبه یك واقعیت است ولكن این واقعیت واقعیت مبهمه است خود آن شخصی كه الان دارد از دور می‌آید خود او كه شبه نیست خود او یك انسان است انسان متحرك است من او را به صورت شبه می‌بینم این نقصان ناشی از دید من است نه ناشی از هویت او و ناشی از شخصیت او و ناشی از آن خصوصیات وجودیه او آن یك حقیقت واحده است كه آن حقیقت واحده یكی است و دو نیست و اختلاف برنمی‌دارد و تشكیك برنمی‌دارد یك واقعیت است آن واقعیت الان دارد برای من ظاهر می‌شود و اطلاع و اشراف و آگاهی من است در این جا تا حدودی مرا به او نزدیك كرده است، این مسئله كه جای اشكال نیست.

 حال صحبت در این است كه وقتی كه ما آن شبه را در خارج می‌بینیم آیا همان طوری كه با همان برهانی كه عرض كردم نسبت به اتحاد بین صورت مثالیه و بین همان حقیقت خارجیه این شبهی كه الان برای من مجسم است این شبه یك واقعیت خارجیه دارد یا ندارد؟ واقعیت خارجی یعنی یك حقیقت وجودیه، نفس تصور شبه در ذهن به علم حصولی و وجود ذهنی، واقعة خارجیة و عین ثابتة فی الذهن و فی الوجود همین تصوری كه الان در ذهن است این یك واقعیت خارجیه است این به چه بند است؟ سكه این واقعیت خارجیه به چه نحوی ضرب شده است؟ آن شیء خارجی مشخص است صورت خارجی آن عینی هم همان مثال است این كه من الان در ذهن دارم و الان تصور كردم در ذهن این الان به چه چیزی وصل شده است این الان به چه صورت مثالی این الان متصل است؟ این صورت مثالی ذهنی من الان متصل است به یك صورت مثالی حقیقتی در عالم مثال و درعالم برزخ كه این عین او است عین آن صورت مثالی او است در آن جا كه آن صورت مثالی گاه اصلا ارتباط ندارد با آن صورت مثال حقیقی این در آن جایی است كه اصلا به طور كلی علم در این جا غیر از علم بوده است فقط یك تصور ذهنی بوده است جهل بوده است جهل بوده است در این جا كه علم پنداشته شده است مثل این كه فرض كنید كه شما چشمتان ضعیف است و یك انسان را به صورت چهارپا می‌بینید خب البته هستند خیلی انسانها چهارپا هستند و نقل می‌كنند كه خیلی از بزرگان وقتی اینها چشم برزخی‌شان باز شود این افراد را خیلی‌ها را به صورت چهارپا می‌بینند یعنی چهار دست و پا نه، منظور به صورت حمار و این چیزها باشد، بعضی را به صورت ذئب و گرگ می‌بینند بعضی را به صورت سگ می‌بینند نمی‌دانم بعضی را به صورت خروس می‌بینند بعضی را به صورت روباه این روباه ها اینهایی كه مكار و حقه باز و متقلب هستند به صورت روباه هستند یعنی وقتی این صورت برزخی ایشان را نگاه كند این متقلبها آن كسانی كه تقلب می‌كنند صورت برزخی ایشان روباه است هر وقت كسی را دیدید از این قسم فورا یك ماسك روباه بچسبانید به كله او و به صورت او معلوم می‌شود اینهایی كه دروغگو هستند و دروغ ذاتی و جبلی آنها شده است صورت مثالی آنها صورت شغال و روباه و امثال ذلك است. آنهایی كه اهل شهوت هستند صورت مثالی خوك دارند آنهایی كه اهل جنایت هستند آنهایی كه آدم می‌كشند و آنهایی كه بی رحم و قساوت قلب دارند صورت مثالی آنها سگ و گرگ و ببر و پلنگ است. اینها واقعیات خارجی است.

 می‌گویند مرحوم آقا شیخ حسنعلی اصفهانی وقتی كه در نجف بود هر وقت كه می‌رفت در حرم و زیارت می‌كرد و برمی‌گشت عبایش را سر می‌كشید و سرش را می‌انداخت پایین و می‌آمد در منزل یك روز گفتند كه آقا شما در رفتن چطور عبا سرت نیست نگاه می‌كنید این طرف و آن طرف سلام و علیك با افراد می‌كنید، ولی وقتی برمی‌گردید ... می‌گفت من حالم این طور است ... یك كسی خلاصه می‌خواست ته و توی آن را در بیاورد ... بالاخره گفت من از حرم كه برمی‌گردم افراد را به صورت برزخی آنها می‌بینیم و دیگر نمی‌توانم تحمل كنم كسی را كه دیروز به صورت سگ و الاغ و ببر و پلنگ دیدم حالا فردا به او می‌گویم سلام علیك!!! خب این صورت كه دیگر از ذهن ما محو نمی‌شود اگر محو می‌شد خب مشكل نبود، خب یك صورتی می‌آید و بعدا هم این می‌رود ولی این صورت وقتی در ذهن می‌ماند چه كنیم؟ با این صورت چه باید كرد؟

 خدا رحمت كند مرحوم آیت الله مطهری خدا بیامرزد او را، ایشان یك روز كه منزل ما آمده بود پیش مرحوم والد، من آن جا نشسته بودم یك ربعی و بعد رفتم، یكی از مطالبی كه صحبت شد این بود، خود ایشان نقل كرد، سلسله سند، بنده حالا غیرموثق ولیكن سندی را كه نقل می‌كنم موثق است ایشان گفت شنیدم از مرحوم آیت الله آقا سید احمد خوانساری كه ایشان در تهران بود در مسجد آقا سید عزیزالله در تهران نماز می‌خواند، ایشان می‌گفت خودم شنیدم از مرحوم آقا سید احمدخوانساری كه ایشان گفت شنیدم از مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودكی اصفهانی این هم سلسله سند آن كه وقتی كه من از حرم بیرون می‌آمدم بعضی از اجله مراجع نجف را به صورت خوك می‌دیدم، این را بنده از مرحوم مطهری و ایشان از سیداحمد خوانساری و ایشان از مرحوم آقا شیخ، قضیه چیست؟ مسئله چیست؟ والله علی ما أقول وكیلٌ و شهیدٌ، خب مسئله این است دیگر، ببینید ما یك حسابی داریم خب از همین اشخاصی و همین افرادی كه دیدیم در همان زمان سابق اشخاصی كه خب مشخص شد برای افراد، همه فهمیدند و همه دیدند مگر در همین جا نبودند؟ مگر در همین قم نبودند؟ مگر نبودند؟ مگر ارتباط آنها با دستگاه سابق با دستگاه شاه و اینها مشخص نشد؟ هان مگر اینها رساله عملیه نداشتند؟ همه مگر ندیدند؟ خب دیدید دیگر، ارتباط آنها با جریاناتی كه داشت اتفاق می‌افتاد در این مملكت و مگر ارتباط آنها برای همه روشن نشد؟ برای همه مشخص نشد؟ در حالی كه ما از این قضایا خب خبر نداشیم اطلاع نداشتیم این چه موقعیتی است كه باید یك شخص بیاید و افراد را تحریك كند مردم را تحریك كند بیاندازد به جان همدیگر و چه كند در همان زمانها آنهایی كه خلق مسلمان بودند یادتان می‌آید آنهایی كه خلق مسلمان بودند من آقا یك وقت تهران بودم آمدم قم دیدم آقا مثل این كه قم زلزله آمده است این خیابان همه كفش و عبا و عمامه افتاده، یك مغازه بود، آشنا بود، عطاری بود، گفتم كه چه شده؟ گفت مگر نبودی؟ گفت آمدند و از تبریز آمدند و خلق مسلمان آمدند و ریختند و چه كردند و فلان كردند خب این كارها چیست؟ این كارها و این مسائل چیست؟ ما دنبال چه داریم می‌گردیم؟ به دنبال چه هستیم؟! من نمی‌خواهم فقط بگویم آن یكی، نه هر كسی مثل آن است، آن یكی است هر كسی مثل آن است، تفاوت ندارد، تفاوت ندارد.

 آن سخنی كه مرحوم والد ما رضوان الله علیه در دو نوار علم و عمل ایشان دارند آن نوارها را بروید گوش بدهید تا ببینید كه چه قضایا و مسائلی هست؟ و ما از آنها غافل هستیم و آنهایی كه چشم بصیرت ایشان را خدا باز كرده و غیر از این ظاهر آراسته و عمامه قشنگ و مرتب و محاسن بسیار شانه كشیده و عطر زده و سیمای به ظاهر ملكوتی و عبای آراسته و قبای آراسته و حركتهای با طمأنینه و لبخندهای حساب شده، انسان به اینها نگاه می‌كند، آن كسی كه چشم باطن او باز شده است می‌فهمد كه در پس این ها چه چیزهایی نهفته است چه مسائلی نهفته است انسان جرأت ندارد بیان كند و باید بگذارد تا وقتش خودش برسد، گاهی از اوقات در همان زمان سابق مرحوم آقا بعضی از مسائل را برای من بیان می‌كردند كه چه خواهد شد من اصلا نمی‌توانستم در ذهنم تصور كنم كه اصلا مگر می‌شود یك همچنین چیزی و الان دیدیم شد، این جا است كه انسان باید به خدا فقط پناه ببرد، خب این است قضیه دیگر، این صورت های برزخی اینها صورتهای واقعی ما است كه نه این كه حالا شما نیاز دارید به آقا شیخ حسنعلی، نه آقا، همین الان هم هستند، همین الان هستند، همین الان هم می‌بینند، همین الان، بله این طور نیست كه نباشند، این طور نیست كه نباشند، هستند و تشخیص می‌دهند و آن وقت حالا پناه بر خدا گاهی از اوقات این صورتها در هم می‌شود یعنی عجیب قدرت خدا است یكدفعه می‌بینی آن چه خوبان همه دارند این یكی تنها دارد!! هم صورت شغال دارد هم صورت روباه دارد هم صورت خرس دارد هم صورت سگ دارد، خوك دارد و هیچ كدام از اینها هم دیگری را طرد نمی‌كند، شما دو تا نقش بكشی بعد دو تا نقش را در هم مونتاژ كنید یك سگ بكشید با فرض كنید یك مار بعد این دو تا را قاطی كنید نه این می‌ماند نه آن می‌ماند، یك چیز دیگری خواهد شد ولی جل الخالق از قدرت خدا طرف را می‌بینی هم سگ است هم شغال است هم خوك است هم فرض كنید كه ببر است، اینهایی كه قسی هستند، اینهایی كه آدم می‌كشند این قاتلها این قاتلهای مردم، اینهایی كه در دنیا ...، این قصابها، این جلادها، این نرونها، این صدامها، اینها كه همه جا هسند و الان هم هستند، همه جا هستند، پر هستند، اینها صورت برزخی‌شان چیست؟ پلنگ است، ببر است، منتهی آن ببر بیچاره روی غریزه خودش می‌رود یكی را پاره می‌كند ...

 مرحوم آقا می‌فرمودند این ببر بیچاره یك بز و گوسفند و آهو را شكار می‌كند و می‌خورد ولی بالاخره به دیگر كاری ندارد می‌گذارد بقیه بروند، برای خودشان بچرند آن ببر درون ما است كه هزار ... می‌گویند این صدام می‌ایستاد مثلا فرض كنید كه می‌خواست یك عده را همین طوری اعدام كند همین طوری یك سیگاری می‌گرفت به لبش و می‌نشست و همین طوری نگاه می‌كرد و اینها را هم یكی یكی تق تق و او بی‌خیال انگار دارد فرض كنید به درخت می‌زنند، دارند انگار به چوب می‌زنند، طوریش هم نبود یعنی خیلی عجیب است، آدم احساس بكند حال آن طرف را كه الان در چه حالی هست، این كه به او می‌گویند الان می‌خواهند تو را اعدام كند، آدم یك‌خرده تصور كند، حال او را یك‌خرده تصور كند، خودش را جای او بگذارد، آن وقت ببیند دستش می‌لرزد یا نه، یا باز محكم است، بگذارد خودش را جای او، خودش را جای مادر آن بگذارد، خودش را جای زن او بگذارد، خودش را جای پدر او بگذارد، خودش را جای فرزند او بگذارد، خیال می‌كنم یك‌خرده قضیه فرق كند، آن وقت ببینیم باز دستمان می‌لرزد یا نه؟! یا همین طوری بزن ببینیم یكی دو تا سه تا و می‌گفتند یكدفعه سیصد تا را همین طوری می‌زد و عین خیالش هم نبود، عین خیالش نبود، اینها كه هستند؟! انگار دارد گنجشك می‌كشد، گنجشك را هم آدم دلش نمی‌آید این طوری بكشد، بعد می‌گفت خیلی خب بروید خاكشان كنید و بعد بلند می‌شد می‌رفت، چه می‌شود انسان؟ این چه صورتی می‌تواند این آدم داشته باشد؟ واقعا چه صورتی می‌تواند داشته باشد؟! خیال نكنید فقط صدام همان یكی بود، نه ما هزاران هزار صدام داریم، یكی آن بود، یكی آن بود، صدام باكلاه داریم، صدام بی‌كلاه داریم، صدام بدون ریش داریم، صدام باریش داریم، اینها همه صدام هستند، اینها همه صدام هستند به این صورتها صورتهای واقعی است كه انسان آنها را می‌بیند، یكدفعه می‌بینی چند تا صورت دارد، چند تا صورت دارد، یك صورت برای این پرونده است، یك صورت برای آن پرونده است، همین طور پرونده‌ها یكی پس از دیگری ... خدا به داد برسد خدا به دادمان برسد كه خیلی اوضاع خراب است و باید فقط به خدا پناه ببریم كه ما را نجات بدهد و حفظ كند.

 بله حقیقت برزخیه این است حالا كه این قضیه روشن شد این مسئله را می‌خواستم خدمت دوستان عرض كنم آنهایی كه اخبار از غیب می‌دهند آیا به آن واقعیت مثال رسیده‌اند یا نرسیده‌اند؟ این جا ما می‌بینیم تمام این خطاها و اشكال‌ها و اشتباهاتی كه افراد در اینجا دارند از این نشأت می‌گیرد حقیقت مثال و واقعیت مثال، یك واقعیت بیشتر نیست ولی آن چه كه در مثال نه به عنوان یك واقعیت، به عنوان پرده‌های مختلف كه هر كدام از آنها بخشی از آن واقعیت است ولی همه آن واقعیت نیست این پرده‌ها را یك نفر به یكی از آنها برسد یكی به دوتا ممكن است، یك نفر به یك نحوه دیگر برسد و تصور كند.

 مولانا در این جا قضیه فیل را بیان می‌كند، افرادی رفتند فیل را ببینند چون شنیدند كه فیلی از هندوستان آمده، یكی دست زد به دمش گفت فیل این طوری است، یكی دست زد به پایش یكی به سرش گوشش هر كسی دست می‌زد و خیال می‌كرد كه فیل همان است در این جا مسئله را ایشان عجیب و عالی بیان كردند.

 منتهی خب نباید به مثنوی دست زد!! بالاخره مثنوی خواندنش حرام است!! و نجس است!! و باید با انبر گرفت چون همه كفریات است و نباید اصلا نگاهش كرد چون تراخم می‌گیری!! آب مروارید می‌گیرید!! به كتابهای زنادقه می‌شود نگاه كرد ولی به كتابهای مولانا نمی‌شود نگاه كرد!!

 اینها آن واقعیت خارجی آن مثال است، می‌گویند امام زمان ظهور می‌كند در آن تاریخ، می‌بینیم نشد، ا آقا شما فرمودید، نه من كی گفتم، من خودم از شما شنیدم، اشتباه شنیدید، خیلی خب بسیار خب این یكی، امام زمان در آن تاریخ بعد ظهور می‌كند، حتما این طور خواهد شد، می‌گذرد، می‌بینیم نشد ده سال گذشت و نشد، امام زمان به كدام تاریخ می‌خواهد ظهور كند، تاریخ شمسی، میلادی، هجری، جلالی، به چه تاریخی؟ آن تاریخی كه نقل كردند ١٤١٤ الان ١٤٣٢ است نه شانزده بوده هجده بوده، بیست و شش بوده، اینها برای چیست؟ به خاطر این قضیه است، آن پرده مثالی و برزخی كه برای افراد روشن است آن عین واقعیت مثال نبوده است.

 تلمیذ: این پرده از كجا درست شده است؟

 استاد: خودش درست كرده.

 تلمیذ: تخیل انسان ایجاد كرده است یا این كه در خود انسان وجود داشته است؟

 استاد: دیروز بحث چه بود؟ آن قسم سوم چه بود؟ كه ادقّ از همه اقسام ثلاثه بود؟ آن این بود كه نفس همه این وجودات خارجیه حقیقت مثالی آن در عالم مثال موجود است و آن است در عالم مثال كه بعد به صورت نفس در خارج ظهور می‌كند پس بنابراین آن كسی كه می‌گوید برای من روشن شد كه ظهور حضرت در سنه ١٤١٦ است و خود بنده هم شنیدم از یك همچنین افرادی، این الان چه واقعیتی برای او ظهور كرده است؟ یعنی نفس او چه چیزی را الان خلق كرده است؟ یك صورت برزخی ناقص، یك تصور برزخی ناقص.

 تلمیذ: كه واقعیت ندارد؟

 استاد: واقعیت ندارد، واقعیت گفتم فقط یكی است، شما وقتی می‌بینید یك شبهی دارد از خارج می‌آید آیا او واقعیت دارد؟ شبه می‌شود اصلا چیزی باشد؟ هر چه باشد كیست یا انسان است یا حیوان است یا فرض كنید كه توده‌ای است كه باد دارد آن توده را می‌برد و انسان به صورت حیوان تصور می‌كند وقتی كه نزدیك می‌آید انسان می‌بیند كه نه این توده است یا انسان بوده یا حیوان بوده واقعیت یكی است ادراك من متفاوت است.

 تلمیذ: پس ما می‌توانیم بگوییم ادراك ما برخواسته از واقعیت خارجی است چون ساخته خود نفس است؟

 استاد: خب همه اینها یكی است، عرض ما هم همین است. همه اینها یكی است، یعنی همان ساخته نفس مگر غیر از ساخته خود برزخ است؟ برزخ ما است كه می‌سازد و ما این چنین الان تصور می‌كنیم. یعنی همین كه الان تصور می‌كنیم همین را ما ساخته‌ایم و همین برزخ ما است.

 تلمیذ: فرمایش شما كه فرمودید برزخ ما متصل به برزخ منفصل است، ربطی به برزخ منفصل ندارد.

 استاد: آن جا منفصل است دیگر، همین الان آنجا یك واقعیت است، همین كه الان گفته در سال ١٤١٦ حضرت ظهور می‌كند، یك همچنین مسئله در عالم مثال هست، گرچه با آن اصل حقیقی خودش متفاوت است.

 تلمیذ: این كه هست در نفس خود شخص است یا مثال منفصل است؟

 استاد: متصل بدون منفصل كه معنا ندارد، متصل معلول منفصل است، عقل متصل ما علت است برای عقل منفصل و عقل فعال یا آن علت است؟ آن عقل متصل و آن مثال منفصل ایجاب مثال متصل را می‌كند در نفس، ما می‌گوییم پس این است، این كه می‌گوییم پس این است، این پس این است از كجا آمده است؟ چرا به جای ١٤١٦، ١٤١٧ نگفتیم چه واقعیتی برای ما روشن شده است كه گفتیم ١٤١٦ نگفتیم ١٤٢٦ خب می‌توانیم بگوییم، بالاخره ١٦ با ٢٦ فرق می‌كند، این كه از بین اعداد ١٦ را انتخاب كردیم این چه علتی دارد؟ چرا ١٥ را انتخاب نكردیم؟ چرا ١٧ را انتخاب نكردیم؟ پس این یك واقعیت است، منتهی این واقعیت نه به معنای واقعیتی كه منطبق با اصل است، شما كه الان در ذهنتان فرض كنید كه تصوری از صحبتهای من دارید حالا فرض كنید كه بنده می‌گویم شیشه شما فرضا می‌گویید سنگ، گفتم شیشه این ضبط هایی كه در جلوی من هستند اینها شیشه ضبط كردند، ولی شما سنگ می‌شنوید، گوش شما فرض كنید كه من باب مثال سنگین است یا این كه فرض كنید كه حواستان یك جای دیگر است، حواستان این جا نیست، در شب بوده و در مطالعاتتان و مسائلتان و اینها و آن طوری كه باید و شاید حواس شما این جا نیست، می‌گویید آقا چه داری می‌گویی شما داری می‌گویی سنگ، می‌گویم من كجا سنگ گفتم، گفتم شیشه، این شیشه هم كه دست من است، از آقا سوال می‌كنید می‌گویند نه ایشان حواستشان نبوده به مطالب، همان شیشه شنیدند حضرت بندگان آقا ایشان هم نمی‌دانند بین سنگ و شیشه تفاوتی بوده بر حسب اختلاف مراتب ذُكر و توجه و التفات، خب این كه الان در ذهن شما نقش بسته است كلمه‌ای به نام سنگ، ولی شیشه نبوده این واقعیت دارد یا ندارد؟

 تلمیذ: برای من مجهول است.

 استاد: یا الله، شما در ذهنتان این را احساس می‌كنید، این كه شما الان در ذهنتان این كلمه را شنیدید و بنده را مواخذه می‌كنید كه سیدنا این چرت و پرتها چیست كه تو می‌گویی آخر ما كه سنگ این جا نداریم، می‌گویم بابا من چرت و پرت نگفتم، معذرت می‌خواهم شما كم التفات بودید و چنان مسائل گذشته شما را غرق در بهجت و انبساط كرده بود كه به این اراجیف ما نخواستید خیلی توجه بفرمایید! حالا این كه الان فرض كنید كه در ذهن شما هست واقعیت دارد یا دروغ است؟

 تلمیذ: در ذهن من كه یقینا واقعیت دارد.

 استاد: احسنت درست شد این واقعیت در مثال هست یا نیست؟

 تلمیذ: در مثال متصل من است.

 استاد: مثال متصل مگر معلول مثال منفصل نیست؟

 تلمیذ: بله هست.

 استاد: احسنت، پس این واقعیت در مثال منفصل كه برزخ هست وجود دارد. تمام شد.

 تلمیذ: ممكن است برای یك نفر مثلا این پیش بیاید.

 استاد: خب باشد.

 تلمیذ: سال ١٤١٦ برای یك نفر پیش آمده، اگر علت هست برای دیگران هم باید پیش بیاید.

 استاد: مگر قرار بر این است كه مثال منفصل برای هر كسی باشد؟ شما در آن جا در مثال منفصل مگر شما خودتان یك مثال در آن جا ندارید؟ آن مثال مال كیست؟ مال شما است دیگر، چرا مال بقیه نیست؟

 تلمیذ: این مثال منفصل از كجا درست شد؟ آن مربوط به چیست؟

 استاد: آن را دیگر باید از خدا بپرسید، كه چرا این جوری كرده، خب اینها مربوط به مراتب مافوق است، چون خود مثال هم مربوط می‌شود به ملكوت سفلی و آن هم به ملكوت علیا ...

 تلمیذ: آن حقیقت واحده كه اشكال و صور مختلفه می‌گیرد و می‌گوییم بعضی از آنها هم واقعیت ندارد و منطبق با اصل نیست ... از یك طرف می‌گوییم این یك موجود منفصل حقیقی است و از آن طرف هم می‌گوییم با اصلش منطبق نیست از این طرف می‌گوییم كه معلول علتی است خب این علت كه همان اصلش كه نیست پس چه علت دیگری دارد؟

 استاد: خب این افعالی كه در خارج تحقق پیدا می‌كند معلول چیست؟

 تلمیذ: معلول علتی است درعالم مثال

 استاد: كدام؟

 تلمیذ: همان حقیقت واحده انسان.

 استاد: احسنت این هم معلول همان است.

 تلمیذ: پس انسان در عالم مثال ...

 استاد: منتهی انسان را شما انسان را می‌توانید منفصل از علل فرض كنید؟

 تلمیذ: نخیر.

 استاد: تمام شد، از انسان فعل خارج می‌زاید، همان سلسله از انسان تخیل می‌زاید، وجود ذهنی می‌زاید، مثال منفصل می‌زاید.

 تلمیذ: مثل پرده سینما است كسی كه در عالم بالا دارد خلق صور می‌كند ...

 استاد: مگر قرار بود چه بگوییم؟ آن نمایش هم جدای از آن نیست.

 تلمیذ: پس دوباره رسیدیم به توحید.

 استاد: مگر غیر از توحید راهی داریم، مگر چیزی داریم؟ مگر حقیقتی ورای توحید داریم كه بخواهیم جدای از آن برای تصحیح تخیلات خودمان مجبور بشویم یك واقعیتی جدای از توحید فرض كنیم و اینها را با همدیگر تركیب و مونتاژ كنیم؟

 تلمیذ: ما داریم مهر بطلان می‌زنیم ...

 استاد: نه، نه، صحبت در این است كه این واقعیت محضه یكی است، واقعیت‌های دیگر كه با آن واقعیت وحده منطبق نیست، من نمی‌گویم منطبق است، ولی آنها هم هستند، فرض كنید كه همان طوری كه یك شبهی از دور می‌آید یك وقتی همان شبه صاف در مقابل شما قرار می‌گیرد بدون این كه مسبوق به صور مشوهه باشد خب شما از اول دیدی سر و كله و دست و پا وگردن و اینها را همه را دیدی دیگر جای ابهامی برای شما باقی نمی‌ماند این یك صورت است و كم كم و به قول عربها شوی شوی است اول از خارج یك شَبَه می‌بینید یك‌خرده می‌آید جلو شبه متحرك می‌شود یك‌خرده اینها با همدیگر فرق كرد، یعنی هم شبه درست است، بالاخره در ذهن شما است، هم تحرك درست است، تحرك هم یك چیزی است، بی‌تحرك كه نمی‌شود باشد، چون دارد حركت می‌كند تا می‌آید جلو شما می‌بینید كه این مستوی القامه است پس حیوان نیست، حالا ممكن است بگویید كانگرو باشد این دارد روی دو پا راه می‌رود، یا این كه فرض كنید كه چهارپا می‌بینید انسان است دارد چهارپا راه می‌رود الاغ است، انسانها گاهی اوقات خب الاغ می‌شوند، گاهی هم نه، مثلا اكثرا حالا یا مثلا اكثر اوقات یك یارو بود سرش كلاه می‌رفت یكی از رفقا به ما می‌گفت به او گفتیم چرا بر سرت كلاه می‌رود؟ گفت من كافی است در شبانه روز ده دقیقه خر شوم در آن ده دقیقه همه سر من را كلاه می‌گذارند؟ این مربوط به آن ده دقیقه است؟ حالا گاهی از اوقات ده دقیقه می‌شود بیست دقیقه و گاهی از اوقات مثل این ابنای زمانه بیست وچهار ساعت الاغ هستند! یعنی یك دقیقه هم پیدا نمی‌كنند كه یك‌خرده از این خریت بیرون بیایند و یك‌خرده این مخشان را به كار بیاندازند، ابنای زمانه، ما كه الحمدلله نیستیم، خارجیها، اینها منظور بنده است، ما كه همان انسانی هستیم كه بیست و چهار ساعت هیچ شك و شبهه‌ای در آدمیت و انسانیت ما نمی‌رود!

 حالا این واقعیت‌های خارجیه اینها هر كدام برای خودشان صورتها و یك واقع دارند و هر كدام در جای خودشان هستند تا می‌آیند نزدیك نزدیك آن وقتی كه به نزدیك نزدیك رسید می‌بینیم این صورتی كه بعد از این مراتب است با آن صورتی كه در دفعه اول دیدیم با همدیگر شدند مساوی و برابر شدند عین واقع، همین وقایع خارجی، بدون هیچ تفاوتی در عالم مثال وجود دارد.

 وقتی امام علیه السلام در منزلش نشسته شخص می‌آید در می‌زند حضرت می‌فرماید لاامّ لك به واسطه آن قضیه كه پیدا شده بود، حضرت از كجا دارد تخیل و فكر این را می‌خواند؟ آن امام نشسته در منزل و یك كنیزی هم آمده در را باز كرده و آن هم اصحاب امام یك تخیلی در ذهن پیدا می‌شود، این تخیل واقعیت دارد یا ندارد؟ اگر ندارد امام از كجا فهمید؟ درحالی كه تخیلی شیطانی است پس تخیل واقعیت دارد، هر چه كه در این عالم وجود پیدا كند چه وجود خارجی چه وجود نفسی تمام اینها ذره به ذره مو به مو واقعیت دارد و واقعیت آن هم در مثال و در عوالم بالا است.

 تلمیذ: اینكه طرف به صورت خوك بوده منظور شهوت جنسی است یا شامل شهوت ریاست و اینها بوده؟

 استاد: خب حالا یك صورت بوده، شاید چیزهای دیگری هم بوده.

 تلمیذ: منظور این كه می‌شود كه شهوت ریاست و مرجعیت داشته باشد و به این صورت درآید؟

 استاد: بله بله اصلا نفس شهوت صورت خوك است حالا خوك یا درنده می‌شود در صورتی كه به قساوت میل داشته باشد یا غیر درنده می‌شود در صورتی كه فقط جنبه‌های هوس مدّنظر باشد.

 تلمیذ: صورت خوك در فرد یا افراد با یك بار فعل را انجام دادن بوجود می‌آید یا با چند بار انجام دادن یا باید با فعل متحد شود؟

 استاد: نسبت به حصول این صورت در ذهن نفس حصول صورت در ذهن باعث تبدل صورت جوهری ذهن نمی‌شود برای تبدل به صورت جوهری شدن نیاز به وجود ملكه است تا این صورت صورت حالّه است صورت حالّه همان طوری كه بدوا و دفعتا حاصل می‌شود بعدا هم ممكن است با تنبه از بین برود لذا وقتی كه انسان در مراحل اول گناهی از او سر می‌زند احساس خجالت و شرمندگی می‌كند این معلوم است هنوز حك نشده است هنوز نفس او به همان صفا است از این كار خودش احساس ندامت و پشیمانی می‌كند توبه می‌كند برطرف می‌كند حالا اگر شخص آمد و این فعل خلاف را آمد ادامه داد دفعه دوم احساسش كمتر است دفعه سوم و بعد همین طور می‌رسد كه اصلا به غیر از این حالت نمی‌تواند اقناع بشود یعنی اگر ده تا زن را بیاورند برای او به نحو نكاح می‌گویند نه می‌خواهم زنا كنم می‌گویند نكاح است دیگر، نكاح چه فرقی می‌كند؟ می‌گوید نه این برای من جالب است، این برای من جاذب است، این آن جایی است كه كار خلاصه خیلی خطری می‌شود و می‌رود در وادی ختم الله علی قلوبهم و لذا از این نظر می‌گویند در روایات داریم كه وقتی گناه كردی توبه را به تأخیر نیندازید شما توبه كنید، شما توبه كنید خدا این را بر طرف می‌كند و درست می‌كند، نیایید هی به تأخیر بیاندازید و بی توجه رد شوید، بگویید یك مرتبه گناه است حالا اشكال ندارد همین یك مرتبه یك مرتبه می‌آید و عوض می‌كند، عوض می‌كند و عوض می‌كند بعد دیگر اصلا ثابت می‌شود ثابت می‌شود مثل رنگهایی كه به پارچه می‌زنند اول رنگی كه می‌زنند می‌شویند از بین می‌رود دوباره ولی هی رنگ می‌زنند دوباره می‌گذارند خشك می‌شود دوباره می‌زنند بعد می‌گذارند این را حرارت می‌دهند چه می‌دهند بعدا هر كاری می‌كنی این در ده تا ماشین هم بریزی این رنگ از بین نمی‌رود این دیگر رنگ ثابت می‌شود و دیگر می‌ماند منظور از مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودكی این افرادی بودند كه دیگر ثابت شده بودند، ثابت شده بودند و دیگر صورت از بین نمی‌رفت یعنی این دیگر شده این نفس و شده به این صورت، صورت او به این كیفیت شده و این است مسئله، شوخی هم ندارد این طور نیست كه ما تصور كنیم همه بدی‌ها را باید به غیر از خودمان بچسبانیم و رد كنیم و خودمان نه این طور نیست كار ما از همه بدتر است گیر ما از همه بیشتر است.

 تلمیذ: روایاتی كه داریم الربا اشد من الزنا یا الغیبة اشد من الزنا كسی كه اهل غیبت باشد و ملكه باشد ممكن است به همان صورت دربیاید؟

 استاد: بله بله

 تلمیذ: خباثت باطنی چطور؟

 استاد: خباثت نه، حالا نمی‌دانیم این به صورت خوك درمی‌آید، اشد من الزنا یعنی آن جنبه كدورتی كه برای او حاصل می‌شود، آن جنبه كدورت از زنا بیشتر است، خب دلیلش این است، ببینید یكی از چیزهائی‌كه اتفاقا خیلی دقیق است و مهم است این است كه گاهی آنچه كه در تصور ما است نسبت به یك عمل بیش از آن چه كه واقعیت دارد جلوه می‌كند، زنایی كه بخواهد انجام شود، مگر قضیه چیست؟ ما می‌گوییم زنا! زنا! حالا كسی كه زنا كرده بله عمل خلاف است، عمل حرام است، عمل خلاف شرع است، اگر ثابت شود حدّ دارد، ثابت نشود اگر توبه كنند خدا می‌گذرد، حالا این چه عملی است؟ این یك عملی است برخواسته از انبعاث قوه شهویه كه در انسان است و خدا قرار داده است كسی كه زنا می‌كند برای چه زنا می‌كند؟ خب شهوت است دیگر، شهوت را در انسان است كی گذاشته؟ خدا گذاشته است دیگر، ما كه خودمان این را ایجاد نكردیم، در خودمان یك غریزه است كه خدا گذاشته است، برای دفع این غریزه هم خدا راه قرار داده است، راهش همین نكاح است كه آن را تشریع كرده است و تازه بر انجام آن ثواب هم مترتب كرده است، نه این كه تنها خودش یك وسیله است برای آرامش دل و روح و حتی جسم و گذران زندگی به نحو مطلوب، حتی گفته كه ثواب هم دارد.

 خب خیلی، آن ثواب پیش كش، حالا اولیش را داشته باشیم، پس نفس این عمل با نكاح تفاوت نمی‌كند، كسی كه می‌رود نكاح می‌كند عیال می‌گیرد از روی چه غریزه‌ای انجام می‌دهد؟ از روی همان غریزه‌ای انجام می‌دهد كه آن شخصی كه زنا می‌كند می‌رود انجام می‌دهد هر دو یكی است، منتهی آن به طریق شرعی است، آن به طریق غیرشرعی است، ولی اصل انبعاث و پیگیری این مسئله هر دو به یك قضیه برمی‌گردد كسی نرفته تا به حال برای خود شذ و ندر حالا یكی بیاید به خاطر خدا و به خاطر یك موردی را نكاح كند در ده میلیون یكی هم پیدا نمی‌شود، بیخود هم خودمان را گول نزنیم، این كه هست به خاطر این مسئله است، مورد چه موردی است؟ بالاخره در نكاح می‌رود صحبت می‌كند: سلام علیكم، حال شما خوب است، خانم شما ما را می‌پسندی، می‌گوید بله، چرا نپسندم؟ ماشاءالله شاه داماد، بهتر از این پیدا نمی‌شود، آن هم فرض كنید كه می‌گوید تو هم من را می‌پسندی؟ می‌گوید ماشاءالله شاه عروس، شاه بانو، بهتر از شما پیدا نمی‌شود یا علی و ازدواج می‌كنند، و آن هم كه می‌خواهد برود زنا كند آن هم همین راه را می‌رود منتهی آن انكحت و زوجت دارد این یكی ندارد، ولی در واقع هر دو یك مسیر دارد طی می‌شود، كسی نرفته با نكاح دست كسی را ببندد و در غل كند كه اگر بكند عقد باطل است، عقد مكرهاً خب باطل است كسی هم نرفته برای زنا مكره بكند، نه آقا این دلش می‌خواهد آن هم دلش می‌خواهد یك مسیر و یك راه است منتهی این راه راه شرعی است آن غیر شرعی است، البته حالا بگذریم از این كه اگر زنا زنای محصنه باشد آن تعدی در حق غیر است، تعدی در حق غیر آن حسابش با این مسئله فرق می‌كند، ما حالا قضیه همین زنای غیرمحصنه را داریم و می‌گوییم چه فرقی بین نكاح و بین زنا هست؟ چه فرقی است؟ اگر زنا از روی انبعاث شهوت است، نكاح هم هست، هیچ تفاوتی نمی‌كند اگر فرض كنید كه زنا بخاطر خوش آمدن است و جلب است، نكاح هم همین است، چه كسی بلند می‌شود برود یك موردی كه مورد دلخواه او نیست با او ازدواج كند؟ هیچ كس، حالا اتفاق بیفتد شخصی مجبور باشد فلان باشد در حیا گیر كند آنها یك مسائل استثنا است به حسب عادی كسی كه می‌خواهد ازدواج كند می‌رود خواستگاری طرفین همدیگر را می‌بینند این می‌پسندد آن هم می‌پسنند می‌نشینند صحبت می‌كنند بسیار خب عقد را جاری می‌كند بر طبق شرع و بر طبق مسیر شرعی مهر قرار می‌دهند و بعد انجام می‌دهند خیلی خب عمل را بخواهید شما در نظر بگیرید همین عملی كه در این جا اتفاق می‌افتد، همان عملی است كه در آن جا اتفاق می‌افتد، بدون ذرة مثقالی فرق، هیچ تفاوتی از این نقطه نظر ندارند.

 خب پس فرقش چیست؟ فقط فرقش این است كه در آنجا رعایت شرع نشده است، ایجاد علقه زوجیت نشده است، ولی در اینجا شده است، چه كدورتی در اینجا برای انسان حاصل می‌شود؟ نباید بگوییم خیلی قضیه بغرنج است، قضیه‌ای بوده بر اساس خواست طرفین، منبعث از شهوت، شهوتی كه خدا قرار داده است و بر اساس خواست طرفین و التذاذ طرفین ضررشان هم به كسی نمی‌رسد، با همدیگر هستند و به جایی هم برنمی‌خورد، از نقطه نظر ظاهر اگر به حقی تعدی بشود و بحث زنای محصنه آن یك بحث جدایی است، كه آن بحث حق می‌آید، آن جایش فرق می‌كند.

 اما در مورد غیبت چه؟ یك شخصی می‌آید یك مطلبی را از یك شخص مؤمن كه مستور است و كسی كه اطلاع ندارد، عیب او را می‌آید به كسی می‌گوید، آبروی یك مؤمنی را می‌برد، افشای یك مسئله خلافی را می‌كند، ذهن افراد را نسبت به این برمی‌گرداند، حالا كی درست شود؟! این دیگر نمی‌تواند در روی اینها نگاه كند، در آینده و در سالهای سال، نمی‌تواند نگاه كند، گاهی اتفاق افتاده، بنده شنیدم شخص رفته غیبت كسی را كرده و او از آن شهر بیرون رفته است، دیگر نتوانسته بماند این با آن یكی است؟ هان این یكی است؟! در حالتی كه ما اصلا به این مسئله توجه نداریم، می‌آییم اسرار یك نفر را فاش می‌كنیم و چیزی را كه مردم از آن اطلاع ندارند، مطلبی كه این در خفا انجام داده، كاری است در خفا می‌كند ...، مگر خودت در خفا هزار تا گناه نمی‌كنی؟ فقط به این یكی گیر داده‌ای؟! اگر آبرو را ببرد جلوی افراد دیگر، و به واسطه این آبرو بردن كانون خانواده متلاشی شود، بعضی از این غیبت ها و افشای اسرار واقعا اینها فی قلوبهم مرض است، اصلا باعث تلاشی كانون یك خانواده می‌شود، آن وقت این گناهش با آن زنا یكی است؟! هزارها برابر باید بگوییم در اینجا الغیبه اشد من الزنا! چه باید بگوییم قابل مقایسه اصلا با زنا نیست!! نه این كه اشد من الزنا شما یك فردی را با غیبت ممكن است نابودش كنید، اصلا نابود كنید! خانواده را متلاشی می‌كنید تا عمر دارد بین خودش و بین فرزندانش جدایی بیاندازید این با زنا یكی است؟! زنا چیزی نبوده است طرف خوشش آمده آن هم خوشش آمده رفتند یا علی و صیغه نخواندند یا فرض كنید كه در یك شرایطی كه شارع اجازه نداده در آن شرایط فرض كنید كه این عمل را انجام داده‌اند، یك قضیه است به خود اینها مربوط است و بعد هم تمام می‌شود می‌روند، بعد هم شاید بگویند كه غلط كردیم.

 مرحوم شهید ثانی در منیة المرید می‌فرماید از بدبختی ما این است كه علما ما شب تا به صبح می‌گیریم می‌نشینیم ... اما اسم شراب كه می‌آید استیحاش داریم، اسم زنا می‌آید استیحاش داریم، شب تا صحب می‌نشینیم غیبت این و آن را می‌كنیم، بروید بخوانید انگار نه انگار، امروزه كه دیگر افشای اسرار مردم شده اصل اولی برای قضایا و مسائل! سردرآوردن از اسرار مردم شده اصل اولی برای قضایا، نعوذ بالله، نعوذ بالله، كه یكی بیاید ببیند كه این در خانه‌اش چه می‌گوید، در خانه‌اش چه كاری انجام می‌دهد، صدا را بشنود، اینها شرعی است؟! اینها حلال است؟! سردرآوردن از اسرار مردم حلال است؟ به به، به به، این قضایا چیست؟ این مسائل چیست؟ بعد هم ـ اسناد را ـ نگه داریم، آهان، حواست باشد، هان، مواظب باش، این جوری است؟ این طوری است؟ لذا خدا چوب می‌گذارد لای آستین ما چوب می‌گذارد، چنان چوبی می‌گذارد كه نفهمیم از كجا خوردیم، خیال نكنیم مطلب همین طور می‌گذرد و خلاصه بر خر مراد سوار بشویم و بزنیم و برویم، نه آقا، می‌آیند چوب می‌گذارند در آستین ما.

 ما از بزرگان مطالبی را دیدیم، طرف كلك زده در معامله، این یكی فهمیده، گفته آقا فلانی در این معامله به من كلك زده است، آن بزرگ فرموده صدایش را درنیار، خب باعث خسارت شما شده است، ولی حق نداری فاش كنی، اینها چه می‌گویند بقیه چه می‌گویند؟ می‌گوید مگر كلك نزده به من زده به تو چه؟ حق نداری حالا كه فهمیدی جایی مطرح كنی! خب گاهی اوقات شیطان می‌آید گول می‌زند، مگر نمی‌زند؟ شیطان می‌آید آدم را یك جا گول می‌زند یكدفعه حالا اینجا ... همیشه كه آدم گول نمی‌خورد، همان شب شاید بدبخت بیچاره پشیمان شود و بخواهد به نحوی جبران كند حالا این بهتر است یا این كه بیاییم و فاش كنیم و آبرویش را هم ببریم كه دیگر نتواند تا آخر به روی ما نگاه كند، كدام بهتر است؟ كدام دستور اسلامی‌است؟!

 آن وقت در روح مجرد می‌خوانید كه مرحوم پدر ما فرمودند یكی آمد ـ از اقربای ایشان ـ نزد مرحوم حداد استاد اخلاق ایشان و گفت كه اتو خراب بود و بردم كربلا دادم درست كنند و وقتی كه آمدم گفت دستمزدم این قدر می‌شود، و من اعتراض كردم و گفتم كه بیخود نگو من می‌دانم اتو را باز نكردی بلكه فقط این سیم در این جا سوخته بود و تو برداشتی پیچاندی، پنج دقیقه هم بیشتر وقت نبرده، این قدر هم بیشتر نمی‌دهم، خداحافظ، اگر شما بودید، خب حقش بوده، طرف دارد دروغ می‌گوید ... آقای حداد چه فرمودند؟ اشتباه كردی! ـ به ایشان می‌گفت ـ نمی‌بایست به روی او می‌آوردی، به روی او نمی‌بایست بیاورد باید پول را بدهد و برود خدا به او عوض می‌دهد، خدا به او هزار برابر عوض می‌دهد، چرا؟ این شخص حالا این كار را كرده، انسان بیاید آبروی او را ببرد، آن هم هر دفعه كه این چشمش بیافتد این رنگش بپرد، قرمز می‌شود، سرش را می‌اندازد پایین.

 اینها چیزهایی است كه انسان باید از عرفا یاد بگیرد، جاهای دیگر پیدا نمی‌شود، عرفا اولیای الهی آنها هستند كه حقیقت تشیع را، حقیقت اسلام را و مخّ و لبّ اسلام و تشیع را به ما ارائه می‌دهند و می‌گویند این طور باشید. همان كه امیرالمؤمنین كرد، زن آمده پیش او یا علی زنا كردم، بلند شو برو پی كارت ببینم، این چرت و پرتها چیست؟ این حرفها یعنی چه؟ برو اصلا نمی‌خواهد بیایی این جا، می‌زند او را، بیرون می‌كند، این چیه كه داری می‌گویی؟ می‌رود دوباره برمی‌گردد، مگر به تو نگفتم كه ... این همان است، این همان قسم است، كه البته این سرایت می‌كند در احكام، همان طوری كه دیروز عرض كردم قاضی باید به این مسائل اطلاع داشته باشد نه این كه جرم ناكرده را باركند، جرم ناكرده را بگو كه كردم، حالا كه گفتی پس تبعات آن را هم بپذیر! خودت گفتی و خیلی خوب است، خیلی خوب این هم یك جورش است.

 تلمیذ: چرا شرع برای زنا حكم و حدّ تعین شده ولی برای فرد غیبت كننده نه؟

 احكام: نخیر، اگر بفهمند یك همچنین آدمی غیبت می‌كند، پدرش را هم باید دربیاورند، زبانش را باید همین جا دربیاورند تا بگوید غلط كردم!! مگر هر كسی هر غلطی دلش بخواهد می‌تواند بكند كه امنیت را از بین ببرد؟.